

سه شنبه ۱۴۰۰/۳/۴

جلسه ۶۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقى الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

کلام در این بود که اگر مطلق و مقیدی در شریعت مقدسه وارد شود آیا حمل مطلق بر مقید می شود یا خیر؟ مرحوم آخوند فرمود: تارة این مطلق و مقید متنافیین هستند مثل احل الله البيع و لا بیع فی المکیل و الموزون الا بالکیل أو الوزن، در این صورت فلا اشکال.

ما عرض کردیم به چه دلیل فلا اشکال؟ اگر کسی اطلاق را بر مقدمات حکمت متوقف بدانند و یکی از مقدمات حکمت را عدم الیّان چه با شخص این کلام و چه با کلام دیگر ولو منفصلاً بدانند. در این صورت وقتی مقید آمد اصلا اطلاق منعقد نمی شود حال یا کشف می شود که

اطلاق از اول منعقد نبوده اما ما خیال می کردیم یا به قول مرحوم آقای نائینی مثل کشف حکمی و اصول عملیه آمد اطلاق تمام شده و تا به آن لحاظ بوده است. اما اگر کسی گفت یکی از مقدمات حکمت عدم البیان است با شخص این کلام، نه با کلام آخر و مجلس آخر. خب اینجا اطلاق منعقد شده است و جناب آخوند ره، شما فرمود: « مقید منفصل کشف نمی کند که مولی در مقام بیان نبوده و ظهور و اطلاق را بهم نمی زند» خب با تمام این تفصیل پس چطور حمل مطلق بر مقید میشود و شما فرمود که فلا اشکال؟

مرحوم آقای ایروانی فرمود: به خاطر این که ظهور مقید در اینکه قید داخل در حکم است اقوی از ظهور مطلق است. ما عرض کردیم این اقوی و اظهر و اینها ... باید قرینه و ذو القرینه باشد. باید خاص قرینه باشد. خب می گویند که خاص قرینه است، مقید قرینه است، خب این قرینیت را باید عرف تعیین نماید. دیروز عرض کردیم اصلا در سیره عقلاء مطلق و مقید نداریم. اینکه می گویند: «مجامع قانون گذاری با محاورات یومیه فرق می کند» حرف درستی نیست زیرا مجامع قانون گذاری... اولاً در صدر اسلام مجلس و مجالس قانون گذاری نبوده و مردم اینها را نمی فهمیدن؛ می آمد خدمت امام صادق علیه السلام یا از وجود نازنین خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین سوال می کردند و حضرت جواب می داند.

خب ما چه کار کنیم؟ اگر عام اول باشد و خاص دوم بیاید در این صورت اثر عملی ندارد زیرا نسخ هم باشد نسبت به خاص نسخ شده و اگر تخصیص باشد خب تخصیص خورده است. اما آن فترت بین عام و خاص که اثر عملی دارد - چرا که اگر نسخ باشد ما مکلف هستیم ولی اگر تخصیص باشد ما از اول مکلف نبودیم - برای ما اثر ندارد زیرا ما که در آن زمان نبودیم تا بخواهد برای ما اثر داشته باشد. نسبت به آن افرادی که در آن زمان بودند و مثلاً نمازی نخوانده و حالا باید بگوییم نمازش قضا شده یا نمازش را بدون حمد یا سوره خوانده بوده بعد مقیدی وارد شده یا صومی را که گرفته بنابر تخصیص یا تقیید باطل بوده و باید قضا آنرا بگیرد یا صومش صحیح است و از امروز به بعد تکلیف جدید آمده. همان طور که عرض کردیم اینها برای ما اثر ندارد و

بحث نیز نمی‌کنیم. انما الکلام در این است که اگر خاص اول بوده و عام دوم آمده است. آیا اینجا حکم به نسخ کنیم و بگوییم: از این به بعد موظف هستیم که به عام عمل کنیم یا تخصیص است و حکم نسبت به خاص از اول نبوده است. خب اینجا چه بگوییم؟ عرض ما این است که چند جواب داریم. یک جواب این است که بما اینکه در طور شریعت، نه در زمان ائمه علیهم السلام بلکه از صدر اسلام الی یومنا هذا فقها، بزرگان این موارد را حمل بر نسخ نکردند و در ارتکاز متشرعه و فقها اصلاً این نیست که این همه احکام شریعت در زمان ائمه علیه السلام نسخ شده باشد زیرا این خاص‌ها نوعاً از ائمه علیهم السلام وارد شده، و اصلاً ما خاصی داشته باشیم یا روایت شریفه معتبره نبوی داشتیم غیر از طریق اهل البیت علیهم السلام فکر نمی‌کنم وجود داشته باشد و آنهایی که از طریق عامه نقل شده همه اش از ضعاف است. یا جعل شده اند یا اگر علم به جعل نداشته باشیم از ضعاف نقل شده است. اصلاً یعنی چه که امام رضا علیه السلام یک خاصی فرموده باشد، امام صادق علیه السلام یک خاصی فرموده باشد و اینها نسخ شده باشند، این را اصلاً کسی قائل نشده است. حال یا اصلاً نسخ در زمان ائمه علیه السلام اتفاق نیفتاده...، البته من این را قبول نداریم که ما یک دلیلی داشته باشیم که هر چه نسخ شده در همان زمان پیغمبر گرامی و رسول مکرم صلی الله علیه و آله و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین بوده و بعد از آن نسخی نبوده است. اگر کسی بخواهد استدلال نماید تنها دلیلی که در این زمینه وجود دارد همین روایت شریفه هست که می‌فرماید: «حلال محمد صلی الله علیه و آله و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین حلال الی یوم القیامة و حرام الی یوم القیامة». آن هم این است که اولاً نسخ بنابر مسلک صحیح - نسخ یعنی آمد حکم - حلال ایشان الی یوم القیامة نمی‌شود بلکه این حلال است مثلاً تا زمان امام صادق علیه السلام یا حرام است تا زمان امام صادق علیه السلام. خب این خلاف ظاهر این روایت شریفه است. ظاهر این روایت شریفه این است که حلال است الی یوم القیامة و حرام است الی یوم القیامة. تنها دلیلی که وجود دارد همین دلیل است، این هم بعید نیست که دلالتش تام باشد، با این تقریبی که عرض کردیم. ولکن این یک خبر واحد است و علم برای ما نمی‌آورد و موجب نمی‌شود که انسان یقین کند که نسخ در زمان امام صادق

علیه السلام نبوده است. ولی مهم تر از این روایت این است که فکر نمی کنم در فقه جایی باشد - حتی یک مورد - که بگویند: اینجا در زمان امام صادق سلام الله علیه یا امام هادی و یا سایر ائمه علیهم السلام این حکم نسخ شده است و همه حمل بر تخصیص کرده اند. حال سر آن چه چیزی بوده؟ این در واقع سیره عقلاء نیست. اینکه می گویند: «می گویند مطلق و مقید، مباحث الفاظ...» به سیره عقلاء حمل می کنند، غلط است یعنی اصلاً این بحث از مباحث الفاظ نیست و دلیل آن سیره عقلاء نیست بلکه دلیل آن اجماع قطعی فقها و سیره متشرعه است، نه سیره عقلاء.

اگر کسی بگوید: سیره متشرعه که بی خود است زیرا متشرعه که از عام و خاص و نسخ خبر ندارند اما اگر اجماع باشد، اجماع مدرکی می شود. خب چون مدرکی ست، اعتباری ندارد زیرا خود آنها می فرمایند: به خاطر سیره عقلاء ست.

می گوییم: اولاً اینکه ... الآن من خاطر من نیست که مثلاً سید مرتضی ره در کتاب «الذریعة» در مطلق و مقید چه فرموده است، آیا مثلاً از باب سیره عقلاء قبول کرده یا از باب سیره عقلاء قبول نکرده است. کما اینکه کتب اصولی ای که بعد نوشته اند ... من در این زمینه الآن چیزی در خاطر من نیست. ثانیاً ما عرض کردیم که اجماع مدرکی و غیر مدرکی به درد نمی خورد. بعد اگر واقعاً چنین چیزی باشد که همه اصولیین و همه فقها من سابق الایام الی یومنا هذا قائل شوند که عرف حمل مطلق بر مقید می کند، اگر این چنین چیزی باشد معلوم می شود که فهم ما اشتباه است و این، غلط می باشد. یک حرفی آقای صدر دارد که نصف آن بد نیست و نصف دیگرش اشکال دارد. ایشان می فرماید: مثلاً می بینیم که فقها تمسک به ظهور یا سیره می کنند. خب ما هم در همین جامعه و عرف هستیم. آقا می فرماید: «ارتکاز بر این است یا ظهور این است یا سیره بر این است» خب اگر سیره بر این است، ارتکاز بر این است، ظهور این است پس چرا ما این ها را نمی فهمیم؟! پس معلوم می شود که اشتباه است. استاد: این از یک جهت خوب است ولی از یک جهت دیگر چطور ممکن است که همه اصولیین و فقها در طول هزار و چهارصد سال بگویند که سیره عقلاء حمل مطلق بر مقید می کند، ولی این غلط است و در سیره عقلاء این چنین چیزی

نیست. می گویند در نجف وقتی یک طلبه ای راه می رفت می پرید. بعد خودش صغری و کبری می چید و می گفت: «من مثل مردم نجف راه نمی روم. پس یا مردم نجف دیوانه هستند و من عاقلم یا آنها عاقل هستند و من دیوانه ام» بعد می گفت: «نمی شود که همه اهل نجف دیوانه باشند پس آنها عاقلند و من دیوانه». من این را قبول ندارم که یک فقهی بیاید و بفرماید: «مثلاً ظهور این معنی نیست» مثلاً من در این اخبار تحلیل، نسبت به این جمعی که آقای خوئی ره کرده همین شبهه را دارم که این جمع را...، این تحلیل به این معنایی که من در کلمات آقای خوئی ره و دیگران دیدم، محقق در معتبر فرموده است. نمی شود که محقق در معتبر... ولی از طرف دیگر نیز مردم از افراد جنس می خرند با اینکه می داند او بی مبالا است و خمس پرداخت نمی کند، ولی کسی نیامده که بگوید: «جناب حاکم شرع من جنس خریدم. یک پنجم آن فضولی است شما اجازه می فرمایید... نمی دانم یا باز او خمس را بدهد». اگر واقعاً این اخبار تحلیل را یک فقهی ملتزم نشود، نود در صد املاکی در دست شیعه هست را مالک نمی شوند الا مثلاً سه در صد یا دو در صد زیرا اگر این ملک چهار دست که بگردد، دست اول یک پنجم، دست دوم یک پنجم از آن چهار پنجم، باز یک پنجم از آن مابقی و... شاید آخر سر یک یا دو در صد بماند. این را کسی دیگر... لذا بیشتر من به همین جهت... خودش هم ما یک فقه توی کتاب داریم و یک فقه در سیره عملیه علماء و مردم داریم، مثلاً واقعاً این حجی که در داخل کتاب ها نوشته اند، شاید از هر ده هزار حاجی عوام الناس، یکی حجش درست باشد. آن را هم فکر نمی کنم. نمی شود که بگوییم تمام حج ها باطل است. نمازها نیز همین طور؛ یا مثلاً نسبت به طهارت و نجاست، اگر واقعاً متنجس منجس باشد مطلقاً که مشهور قائل هستند اصلاً امکان ندارد که مسجدی پاک باشد، امکان ندارد که حرم مطهر... مسجد الحرام و اینها که هیچ. مگر اینکه انسان برود داخل حمام که شلنگ داشته باشد یا وان داشته باشد و بعد داخل آن شود... این طور نمی شود لذا این سیره عملیه... بعضی جاهایی که آقای خوئی ره از روایت یک استفاده های خاصی کرده...، ما سالیان سال با مردم دعوا می کردیم که جلوی دسته عزا که گوسفند می کشید، نخاع را قطع نکنید، آنها را رها

کند و الا میتة می شود و بعد شب می آورن داخل مسجد و بر روی زمین می ریزد و مردم می خورند و بعد دست ها چرب می شود و غیره، چرا که «لا تنزع بذیحتک». خب آقای خوئی ره، «لا تنزع بذیحتک» را یا حمل بر حرمت کرده اند یا حمل بر کراهت کرده اند. یک نفر بر حکم وضعی و بر تذکیه حمل نکرده است. خب این احتیاط واجب شما بلا وجه است. بعد دیگر خیلی اعتناء... البته خودم احتیاط چرا... اما با مردم دعوا نمی کنم.

به هر جهت فقها این کار را کرده اند، این دلیل حق است. حال یا همه به سیره عقلاء تمسک کرده اند، البته این معلوم نیست زیرا همان طور که عرض کردم در فقهای سابق، اصول به این کیفیت نبوده و خود آنها هم... مثلاً گاهی مواقع هست که یک مطلق و مقیدی را که می دیدند مثل اینکه یک خاص و ده عام وجود داشته باشد؛ اینکه آقای خوئی ره می فرماید: «خبر متواتر از آیه قرآن که اولی نیست. آیه قرآن قابل تخصص است» استاد: این ها در کلمات فقها و قدما نبوده است ولی ما سالیان سال اینکه عرف جمع بین عام و خاص یا مطلق و مقید می کند...، شاید این مناقشه سی و چند سال است که در ذهن ما بوده اما نه دیگر، اصل این مطلب صاف است و فکر نمی کنم که حتی جای تامل داشته باشد. این نسبت به متنافیین.

اما نسبت به متوافقین. در متوافقین چرا حمل مطلق بر مقید می شود؟ یک دلیل می فرماید: «ان ظاهرت فاعتق رقبة» یک دلیل می فرماید: «فاعتق رقبة مومنة». خب چرا اطلاق را قید می زنند؟ بعضی می گویند: اطلاق را قید می زنند، خب چه کار کنند؟ می گوییم که اشکال ندارد، مقید را حمل بر استحباب کنند. استحباب به معنای افضل افراد. لا یقال: حمل بر استحباب یعنی یجوز ترک. لانا نقول: از استحباب جواز ترک در نمی آید. استحباب با وجوب قابل جمع است. حد استحباب قابل جمع نیست. مستحب یعنی طلب دارد بله خود مستحب، مقتضی الزام در آن نیست ولی این بدین معنی نیست که مقتضی عدم الزام را دارا باشد. خب اطلاق مقتضی الزام دارد، مقید عدم الاقتضاء است. اقتضاء با عدم الاقتضاء تنافی ندارد.

شیخ اعظم ره فرمود: سر اینکه در متوافقین حمل مطلق بر مقید می شود این است که چنانچه ما مطلق را بر مقید حمل کنیم هیچ تصرفی در اطلاق نکرده ایم ولی اگر ما مقید را حمل بر استحباب کنیم خب این تصرف و رفع ید در دلیل است. بعد از آنکه ممکن است که ما به هر دو دلیل اخذ کنیم، خب چه وجهی دارد که ما بگوییم: «حمل بر استحباب می کنیم» زیرا حمل بر استحباب یعنی رفع ید ولی حمل بر مقید، تصرف در اطلاق نیست.

خب این بر روی مسلک شیخ اعظم ره که یکی از مقدمات حکمت را عدم البیان ولو منفصلاً با شخص این خطاب یا با خطاب آخر می داند مشکلی ندارد. وقتی که مقید می آید اطلاق از بین می رود یا کشف می شود که اطلاق اصلاً نبوده است و ما خیال می کردیم. منتهی مرحوم آخوند اشکال کرده که اگر مقید منفصل آمد، تخیل نبوده بلکه واقعاً آن مطلق است لذا این نیز تصرف می باشد چرا که رفع ید از اطلاق است زیرا یکی از مقدمات حکمت، عدم البیان است با شخص این خطاب نه با خطاب دیگر. پس تخیل و زعم باطل نبوده و واقعاً این گونه بوده است. بنابر این، اینجا به مشکل بر می خوریم.

مرحوم حاج شیخ اصفهانی برای کلام مرحوم شیخ اعظم در نه‌ایة الداریة یک تقریبی کرده است. حاج شیخ ره می فرماید: ما یک مطلق داریم. بعد یک مقید داریم. امر این مقید از دو حال خارج نیست یا این مقید - به قول شیخ اعظم ره - باعث می شود که کشف کنیم که آن اصلاً مطلق نبوده یا نه این مقید - بنابر این مسلک. مسلک شیخ ره را کنار گذاشتیم - ممکن است کشف کند که وقتی خطاب صادر شده یک قیدی داشته منتهی آن قید به ما نرسیده است. ممکن است بگویید: بله در قید متصل شک داریم، خب سیره عقلاء در این است که قید متصل نبوده. می فرماید: ما این چنین سیره ای در بین عقلاء نداریم یعنی وقت یک قیدی آمده، بگوییم که سیره عقلاء در این است که این کشف نمی کند قید متصل نبوده.

از این مطلبی که مرحوم حاج شیخ می فرماید، یک مطلبی به تازگی به ذهنم رسیده که غفلت کردم در قسم قبل عرض کنم. آن این است که معنای نوع خاص هایی که از امام صادق علیه

السلام یا از امام هادی سلام الله علیه رسیده، این نیست که تا آن زمان این خاص نبوده. چه بسا این خاص در لسان امام باقر علیه السلام بوده، حتی در لسان مبارک خاتم الانبیاء بوده اما آنها به ما نرسیده است. مثلاً فرض بفرمایید یک کسی می آید و می گوید: «من امروز یک کتابی پیدا کردم که یک نکته ی تاریخی از هخامنشی ها در آن می باشد که این خیلی مهم است.» بعد به او می گویند: «این تازه به تو رسیده و الا از پنجاه سال پیش برای ما نقل می کردند. این بوده اما به شما نرسیده.» در ما نحن فیه نیز همین طور است آن خاص ها بوده اما به ما نرسیده. ما - با این نکته ای که اضافه کردم - در سیره عقلاء یک اصالة الاطلاق داشته باشیم که وقتی یک خطابی آید «اکرم العلماء» و بعد یک خطابی آید «لا تکرّم الفساق من العلماء» و ما احتمال می دهیم که این «اکرم العلماء» در واقع یک قید متصل داشته یعنی «اکرم العلماء الا الفساق منهم» منتهی چون شک داریم در قید متصل می گوئیم که اصل این است که قید ندارد... بله یک وقت هست ما مقید منفصلی نداریم و همین طور احتمال می دهیم، در اینجا در سیره عقلاء می گویند که این غلط است و به اطلاق اخذ می کنند اما فرض این است که یک مقید منفصلی داریم، در اینجا آیا این مقید منفصل را بر تخصیص حمل می کنند یعنی بر اینکه مطلق هست و این متنافین است یا نه می گویند که از این کشف می شود که در آن زمان مطلق نبوده و یک قیدی کنارش بوده است. این تقریبی هست که مرحوم حاج شیخ اصفهانی نموده. من خیال می کنم این تقریبی که حاج شیخ ره کرده...، اگر یک کسی بخواهد یک تقریب فنی ای بکند که بر مسلک آخوند ره درست در آید و تصرف در مطلق نباشد و تنافی نباشد، این فرمایش حاج شیخ ره افضل التقاریب باشد. خود ایشان هم می فرماید: «هذا غاية تقریب الایراد».

بعد حاج شیخ ره می فرماید: اشکال این حرف این می باشد که وجود قید واقعاً فی مقام البیان لا یمنع من انعقاد ظهور المطلق فی الاطلاق.

یک کلمه ای در فرمایشات حاج شیخ ره اصفهانی هست که آن طوری که ما تقریب کردیم، دیگر جواب خود ایشان نیز فایده ندارد. ولی اگر بخواهد جواب حاج شیخ ره به آن تقریبش

بخورد ... یک وقت این گونه تقریب می کنیم که امام علیه السلام آن قید را بیان فرموده منتهی به ما نرسیده مثلاً روایات تقطیع شده یا فراموش شده. یک وقت حاج شیخ ره می فرماید: اصلاً خود متکلم این قید را بیان نکرده است بلکه مقید می خواسته بیان کند اما در عین حال بیان فرموده است. این طور اگر تقریب کنیم آن گاه جوابی که حاج شیخ ره می دهد درست است. ایشان اشکال می کند که معنی ندارد که یک مولایی، یک متکلمی در مقام بیان باشد اما بیان نکند. این اصلاً معنی ندارد. این تناقض صدر و ذیل است. من واقعا در مقام بیان هستم اما بیان نمی کنم! امکان ندارد کسی در مقام بیان باشد اما بیان نکند. وقتی که بیان نمی کند، معلوم می شود که در مقام بیان نیست.

عرض کردم آیا این اشکالی که حاج شیخ ره به خود کرده و این تقریبی که ایشان کرده...، که با توجه این مطلبی که امروز عرض کردم دو نحو تقریب است. یک تقریب این است که از امام علیه السلام مقیداً صادر شده ولی برای ما قید را نقل کرده اند یا بگوییم امام علیه السلام یا متکلم مطلق ذکر کرده منتهی متکلم در مقام بیان بوده و واقعاً قید داشته اما بیان نکرده. این معنی ندارد. این نمی شود. تامل بفرمایید بینیم این فرمایش مرحوم حاج شیخ اصفهانی درست هست یا درست نیست و فرمایش آخوند ره چیست؟ خلاصه، حمل مطلق بر مقید چرا؟ و للكلام تتمه ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين لعنة الله علی اعدائهم اجمعين